



بسم الله الرحمن الرحيم

نکات قانون الاهم فالاهم

مرحوم شهید در ادب هشتم، چند ادب و نکته‌ای که به هم نزدیکی داشتند، جمع کرده و با عنوان اهم و فالاهم آوردند. ما این نکات را تفکیک کردیم و شاید از همه مهم‌تر که بررسی کردیم، همان بحث الاهم فالاهم باشد که در صفحه ۲۳۷ کتاب العلم و الحکمه باهمین عنوان الاهم فالاهم جدا آمده و به‌عنوان یک ادب ذکر شده است. هفت الی هشت روایت هم ذیل این مبحث آمده است. ما از میان این چهار نکته فعلاً اولین ادب و نکته مهمش را که قانون اهم فالاهم است اینجا جاری می‌کنیم.

به‌عنوان مقدمه و قبل از ورود در این روایات و تعیین حدود دلالت این روایات، چند نکته را عرض می‌کنم.

۱: قانون الاهم فالاهم با توجه به اختلاف مبانی که اینجا است، یک قانون عقلی یا عقلایی است که در همه شئون زندگی بشر جریان دارد. هم مبنای عمل انسان این‌طور است و هم عقل و درک و ارتکاز انسان این است و اگر ریشه‌ای‌تر نگاه کنیم شاید از احکام مستقلات عقلیه باشد که عقل به‌صورت مستقل می‌فهمد که باید الاهم فالاهم را رعایت کرد. در اعمال و رفتار و برنامه‌هایی که شخص دارد، یک قانون عقلی یا عقلایی است که حاکم بر همه شئون زندگی انسان است. رفتار و سیره عقلا بما هم عقلا هم بر همین مستقر است. البته در تشخیص مصداق جای اختلافات و تفاوت‌های زیادی است که اشاره می‌کنیم.

۲: در این قانون عقلی یا عقلایی که دقیق‌تر آن قاعده عقلی است؛ یعنی درک مستقل عقل عملی است که باید اهم و مهم را رعایت کرد، در این درک مستقل عقل، میزان درجه تقدیم اهم بر مهم، تابع ملاکاتی است که در اهم و مهم هست؛ یعنی تابع موارد است. بعضی اوقات اهم و مهم چنان است که نمی‌شود به سمت مهم رفت؛ یعنی مصداقش چنان وضوح دارد و اهمیتش در درجه‌ای است که در واقع در خود حکم عقل هم الزام به اهم است و اگر به سمت مهم برود به‌طور کامل مذمت می‌کند. گاهی در این درجه نیست و فقط یک رجحان غیر لازم دارد؛ چون درجه حکم عقل در رجحان گاهی الزام است و گاهی ترجیح غیر الزامی است. این هم در اینجا طیف و دامنه‌ای دارد که بیشتر در خود حکم کلی عقل است. در تطبیق مصداق‌ها فرق می‌کند.



۳: این قانون عقلی که رفتار عقلا بر آن است و گاهی الزام و گاهی ترجیح از آن استفاده می‌شود، نه تنها در محدوده کلی رفتارهای عقلا و نظام زندگی عقلایی حاکم است بلکه در محدوده شرع هم جریان پیدا می‌کند؛ یعنی بعد از اینکه دین آمد و قوانین شرع مطرح شد، این قانون در محدوده ملاک‌ها و مصالح و مفسدات و احکام و تکالیف شرعی جریان پیدا می‌کند و اینجا هم قانون اهم و مهم می‌آید.

آیا قاعده الاهم فالاهم در قاعده «کلما حکم به العقل حکم به الشرع» جاری می‌شود؟

با توجه به این سه نکته‌ای که مطرح شد، سؤال بعدی این است که این حکم اهم و مهمی که در محدوده تکالیف شرعی می‌آید که در تکالیف شرعی هم گاهی الزام است و گاهی ترجیح، آیا این قانون مشمول قاعده «کلما حکم به العقل حکم به الشرع» می‌شود یا نه؟ این سؤال، اهمیت زیادی دارد. فرض بگیریم که الآن قاعده «کلما حکم به العقل حکم به الشرع» را پذیرفتیم؛ یعنی دریافت‌های مستقل عقل عملی را مشمول این قاعده می‌دانیم که «کلما حکم به العقل حکم به الشرع» و احکام مستقلة عقل عملی را احکام شرعی می‌دانیم. شارع هم بر آن‌ها مهر صحت زده و به خودش منتسب کرده است که ثمره شرعیت آن در همان ثواب و عقاب ظاهر می‌شود و صرف مدح و ذم عقلایی نیست بلکه چیزی بالاتر از آن است. آیا قاعده «کلما حکم به العقل حکم به الشرع» در قانون اهم و مهم، جاری می‌شود یا نمی‌شود؟

علت جاری نشدن قاعده الاهم فالاهم در قاعده ملازمه

ظاهر این است که اینجا جاری نشود. علتش هم این است که قاعده ملازمه با دلایل و وجوهی که در جای خودش در ملازمه آمده است، در احکام عقل عملی که در سلسله علل احکام باشد جاری می‌شود، نه احکام عقل عملی که در سلسله معلولات حکم است. وقتی اینجا حکمی را داشته باشیم می‌بینیم که یک سلسله علل دارد که این حکم در؟؟ درواقع مصالح و مفسدات است. این مصالح و مفسداتی که حکم ساز است. حکم که صادر شد، بعدش اطاعت و عصیان دارد.



عقل ما دریافت‌هایی دارد که با آن الزام و تکلیف شرعی درست می‌کند. این را می‌گویند که دسترسی به علل است. ولی بعد از حفظ با قطع نظر از این دریافت عقل، حکم نیست بلکه با او حکم می‌آید؛ اما وقتی می‌گوید: «أَطِيعُوا اللَّهَ» (آل عمران/۳۲) و امثال این، عقل می‌گوید باید اطاعت کرد و نباید عصیان کرد. این وجوب اطاعت و حرمت عصیان مثل حسن عدل و قبح ظلم، یک حکم مستقل عقلی است؛ ولی این «أَطِيعُوا اللَّهَ» (آل عمران/۳۲)؟؟؟ مثل آن نیست برای اینکه «أَطِيعُوا اللَّهَ» (آل عمران/۳۲) و این‌ها در عرض آن می‌شود.

این چیزی است که مرحوم نائینی در اصول این اصطلاحات را زیاد درست کرده است. ایشان خیلی خلاق بودند و این خلاقیت اصولی و ذهن تحلیلی ایشان از شاهکارهای اندیشه بشر است. اگر کسی می‌خواهد در اصول مسلط شود، تقریرات مرحوم نائینی را مباحثه کند و حواشی مثل آیت‌الله خویی را هم در ذیل آن ببیند. مطلب اصولی مرحوم نائینی، مطلبی اصولی اساسی است که خیلی به مرحوم شیخ نزدیک است و خیلی هم کارآیی و تأثیر دارد. برخلاف بعضی مکتب‌ها و اصول دیگر که خیلی عمیق است؛ ولی در فقه یک نظام مؤثر ندارد.

جریان قاعده ملازمه در سلسله علل

این قاعده ملازمه در سلسله علل جاری است. در احکام قطعی عقل که با آن‌ها حکم درست می‌شود، جای قاعده ملازمه است؛ ولی بعد از اینکه حکم درست شد عقل می‌گوید: حالا که حکم است اطاعت کن و عصیان نکن. این نوع احکامی که در سلسله معلول حکم است؛ یعنی در رتبه متأخر از حکم قرار دارد و حکم ساز است، این غیر از آن احکام عقل مستقل عملی است که در رتبه بعد از تحقق حکم متصور است و معنا دارد.

قاعده ملازمه در این دسته اول از احکام عقل می‌آید. احکام عقل عملی با دو قسم، یکی اینکه قطعی باشد و دوم اینکه در سلسله علل باشد، این‌ها مشمول قاعده ملازمه است و شرعی می‌شود که شارع هم قبول دارد و عقاب و ثواب به دنبال آن می‌آید. مدح و ذم زیادتر شده و عقاب و ثواب بیشتر می‌شود؛ اما در احکامی مثل «أَطِيعُوا اللَّهَ» آل عمران/۳۲ می‌گوید: نه، قاعده ملازمه آنجا نمی‌آید. در آنچه بعد از تحقق حکم، عقل می‌گوید: اطاعت بکن یا اطاعت نکن و امثال این‌ها جاری نمی‌شود. با توجه به آنچه گفته شد، معمولاً مرتکز فقها این است که قاعده اهم فالاهم از احکام عقل عملی متأخر از حکم است؛ یعنی فرض شده که شارع احکامی داده و در مقام امتثال، میان این احکام تزاممی واقع شده و اهم و مهم هم دارد.



محور جریان قاعده الاهم فالاهم

قاعده اهم و مهم در دو محور قابل بحث است:

۱: جایی که می‌خواهیم قانونی بگذاریم، چه قانون‌گذار عادی باشد و چه شارع، در ذهن خودمان حتماً باید رعایت اهم و مهم کنیم. باید مصالح و مفاسد را باهم سنجیده و جمع‌بندی کنیم. همیشه این‌طور نیست که مصلحت یا مفسده‌ای بی مزاحم باشد.

قانون‌گذار در مقامی که می‌خواهد جعل قانون کند، گاهی وقتی که می‌خواهد حکم بر آن ببرد، مصلحت یا مفسده بی مزاحم است، آنجا جای قاعده نیست؛ اما گاهی در رتبه مصالح و مفاسد که قبل از حکم است، جای تراحمات است. کما اینکه غالباً در دنیا این‌طور است؛ یعنی در قانون همیشه مصلحت تراحمات است. آنجا باید رعایت اهم و مهم کرد. عقل می‌گوید: عدل اقتضا می‌کند که قانون شما مبتنی بر مصالح و مفاسد باشد و بر اساس معیارهای عقلایی و عقلانی تنظیم شود. یکی از معیارهای عقلانی این است که اهم و مهم بکند. این یکی از نتایج مبنای عدلیه است؛ یعنی اولاً باید مصالح و مفاسد را ببیند و ثانیاً اگر مصالح و مفاسد تراحم دارد، اهم و مهم بکند. اگر تساوی دارد، تخییر می‌شود و اگر ندارد تقدیم اهم می‌شود. این در مسائل علل است. در درون شارع به‌عنوان پشت‌صحنه قانون این جریان اجرا می‌شود. این قوانین عقلی، پشت‌صحنه قانون و مبدأ صدور حکم است. این یک مورد است که ما قانون اهم و مهم داریم.

۲: جایی که قانون‌گذار حرف خودش را زده است و الآن باید اطاعت کنیم؛ اما در امتثال با انواع و اقسام تراحماتی که قبلاً می‌گفتیم باهم تراحم پیدا می‌کنند. قانون اهم و مهم در بخش اول، حکم عقل است و باید رعایت کرد و در رتبه علل و مقدمات است؛ اما آنچه ما الآن درباره آن بحث می‌کنیم، اهم و مهم در مقام امتثال است؛ یعنی الآن چند نوع دانش و کار خیر برای من متصور است؛ اما نمی‌دانم دنبال کدام بروم. این اهم و مهم است.

اخذ به اهم گاهی الزام است و گاهی هم ترجیح. کما اینکه در کارهای خیری که باهم تراحم دارند جای ترجیح است. وقتی می‌توان چند کار خیر انجام داد، عقل می‌گوید: برو دنبال آن کاری که ثواب بیشتری دارد. در باب تراحم، بعضی جاها الزام و بعضی جاها ترجیح است. ما نحن فیه که اهم و مهم در تحصیل علم است، همان اهم و مهم ترجیحی است. اینجا تراحم از نوع تراحم حرام و واجب نیست؛ بلکه یا تراحم واجبات است، یا مستحبات و یا

واجب و مستحب است. اگر واجب و مستحب باشد، عقل می‌گوید: برو دنبال واجب. اگر واجبات و مستحبات در عرض هم باشند، می‌گوید: اهم را بگیر. البته در تراحم واجبات، کمی بحث هست که باید در جای خودش بیان شود. این در رتبه معلول است؛ یعنی از تبعات حکم به امتثال است و آنچه مهم‌تر است باید امتثال شود. این قاعده اهم و مهم در کاربرد دومش که جزء توابع اطاعت و عصیان قرار می‌گیرد و از احکام عقلیه مستقله بعد از تحقق حکم است، این مشمول قاعده ملازمه نیست؛ لذا العدل حسن و الظلم قبیح حکم شرعی نیست. اطاعت و امتثال و توابعش همه در رتبه متأخر است و مشمول قاعده ملازمه نیست.

س:؟؟؟

ج: نخواستم خیلی وارد دلیل بشوم. اجمالش این است که اگر بخواهد در نوع اطاعت، اعمال مولویت کند تسلسل پیش می‌آید. بعضی می‌گویند: در بعضی جاها حتی اگر محذور هم نداشته باشد، مرتکز در عقلا این است. پس یا به محذور عقلی و یا به یک نوع ارتکاز عقلایی تمسک می‌کنند. این بحث مستقلاً خیلی جایی مطرح نشده است. ما هنوز اینجا وارد بحث نشده‌ایم و بحث کلی‌تری مطرح می‌کنیم. آنچه تا اینجا به آن رسیدیم این است که قانون اهم و مهم که در مقام امتثال می‌خواهیم اجر کنیم، این قانون در مرتبه متأخر است و یک قانون شرعی نیست بلکه یک حکم عقلی است و بر اساس آن عقل من می‌گوید: باید عمل کنم. به عبارت دیگر اعمال شرعیت در مورد آن نشده است.

نکته بعد که اجمالاً اشاره می‌کنم این است که در قانون ترجیح اهم بر مهم، هم الزام در حکم عقل وجود دارد و هم ترجیح؛ اما از نظر تطبیقی این‌گونه می‌شود.

س:؟؟؟

ج: این یعنی شارع انشاء حکم کرده است. آنچه از ناحیه او بوده تمام شده است و او حرف خود را زده است؛ اما آیا من الآن باید این را اطاعت کنم یا نباید اطاعت کنم؟ این دست عقل است. نظر مقابلی که ممکن است کسی بدهد این است که بگوید: محذور تسلسل و امثال آن فقط در اصل اطاعت و عصیان است؛ اما در نوع و ریزه‌کاری‌هایش ممکن است محذور نباشد و ما بتوانیم این‌ها را شرعی کنیم. بنده وارد این بحث نشدم. این نظر مقابل است که بررسی مفصلی می‌خواهد. این نکته شما هم جای تأمل دارد.



تشخیص کبری و صغری با حکم عقل

ما این را می‌گفتیم که حکم عقل در اینجا این است که عقل قانون خودش را در احکام شرع می‌آورد. تشخیص اهم و مهم از قانون کلی عقل است؛ اما وقتی در شرع می‌خواهد اجرا کند، تشخیص صغریات و امثال آن، ممکن است از خود شرع الهام بگیرد. این را هم قبلاً گفته بودیم؛ یعنی اینکه چه چیزی اهم و چه چیزی مهم است، این در احکام خود عقل که اجرا می‌کند است. هم کبری را تشخیص می‌دهد که باید اهم را مقدم داشت و هم صغری را تشخیص می‌دهد که این اهم و آن مهم است؛ اما وقتی این قانون را در شرع می‌آورد، کبری را در شرع می‌آورد ولی در آوردن صغری، حکم خودش و حکم شرع در حالت امتزاج قرار می‌گیرد و به نتیجه‌ای می‌رسد.

ممکن است که گاهی فهم عقل در اینکه این مهم‌تر است با همانی که از شرع استفاده می‌شود هماهنگ باشد یا این‌که شارع چیز خاصی ندارد و فهم عقل در مهم بودن، در تشخیص مصداق مدلول است. گاهی هم ممکن است که عقل و شرع در تشخیص مصداق باهم فاصله بگیرند؛ مثلاً عقل به صورت مستقل نمی‌فهمد که باید عقیده را بر جان و مال مردم مقدم دانست. کسانی که از حقوق بشر دفاع می‌کنند، عقیده را مقدم بر جان و مال می‌دانند. عقل ما می‌گوید: جان و مال مقدم بر نوع عقیده است ولی مثلاً شرع علی‌المبنا محارب را مهدور الدم دانسته است.

ملاحظه ملاک‌های عقل و شرع در تشخیص صغری

آنچه مسلم است این است که اینجا اصل قاعده از عقل می‌آید و تطبیق داده می‌شود بدون اینکه قاعده شرعی باشد روی این مبنایی که عرض کردیم. آن قاعده عقلی علی‌ما هی علیه من العقلیه در شرع و در کبری می‌آید؛ اما در تشخیص مصداقی و صغریات، آنجا جایی است که هم ملاکات عقل ملحوظ قرار می‌گیرد و هم ملاک‌های شرع. گاهی در هم منطبق است، گاهی یکی ساکت است و دیگری حرف می‌زند و گاهی هم نوعی معارضه دارند. در هر حال آن ملاکات شرعی را؟؟؟ می‌کند مگر اینکه حکم عقل در ملاک، قطعی و حکم شرع ظنی باشد. این هم نکته‌ای است که تطبیق اهم بر اینجاست.



بررسی قانون الاهم فالاهم از بین روایات

این بحث، یک بحث مقدماتی در اصل قانون اهم فالاهم بود که مطرح شد؛ اما در بحث تعلم اینکه انسان در میان فروض مختلف علوم قرار می‌گیرد، آیا اهم و مهم در اینجا قانونی عقلی است یا شرعی؟ و در مورد خاص می‌تواند چیز شرعی پیدا بشود یا چیز شرعی نیست؟ سؤال مهم ما این است. اگر ما توانستیم یک قانون شرعی اثبات کنیم و محذوری هم نداشتیم، می‌گوییم که از آداب شرعی قضیه است و اگر هم نتوانستیم اثبات کنیم، این همان قاعده کلی و عقلی است که اینجا یکی از مصادیق آن اجرا می‌شود. گم‌شده ما این است که باید بحث شود. تک‌تک روایات را بررسی می‌کنیم و نهایتاً پنج الی شش نکته هست که در آخر مورد توجه قرار می‌دهیم. این روایات در کتاب علم و حکمت، صفحه ۲۳۷ با عنوان رعایه الاهم فالاهم آمده است.

اولین روایت از ابن عباس است که در توحید مرحوم صدوق نقل شده است. بنده سندش را ندیدم تا بررسی کنم. «جَاءَ أَعْرَابِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ ص فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَلَّمَنِي مِنْ غَرَائِبِ الْعِلْمِ قَالَ مَا صَنَعْتَ فِي رَأْسِ الْعِلْمِ حَتَّى تَسْأَلَ عَنْ غَرَائِبِهِ قَالَ الرَّجُلُ مَا رَأْسُ الْعِلْمِ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ مَعْرِفَةُ اللَّهِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ قَالَ الْأَعْرَابِيُّ وَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ قَالَ تَعْرِفُهُ بِلَا مِثْلٍ وَلَا شِبْهِهِ وَلَا نِدٍّ وَأَنَّهُ وَاحِدٌ أَحَدٌ ظَاهِرٌ بَاطِنٌ أَوَّلٌ آخِرٌ لَا كُفْوَلَهُ وَلَا نَظِيرَ فَذَلِكَ حَقُّ مَعْرِفَتِهِ.»^۱

از علوم غریبه از حضرت سؤال می‌کرد؛ یعنی از چیزهای مخفی و علم لدنی. حضرت فرمود: در مورد اصل و رأس علم چه کردی که حالا دنبال غرائب علم هستی؟ یعنی چیز مهم‌تر و فوق‌العاده لازم برای تو که رأس العلم است چه کردی که حالا دنبال غرائب علم می‌گردی؟ پرسید: رأس علم چیست که برای من مهم‌تر است؟ فرمودند: معرفت خدا. سؤال کرد: معرفت خدا چیست؟ حضرت فرمودند: «تَعْرِفُهُ بِلَا مِثْلٍ وَلَا شِبْهِهِ وَلَا نِدٍّ وَأَنَّهُ وَاحِدٌ أَحَدٌ ظَاهِرٌ بَاطِنٌ أَوَّلٌ آخِرٌ لَا كُفْوَلَهُ وَلَا نَظِيرَ فَذَلِكَ حَقُّ مَعْرِفَتِهِ»

^۱ التوحید (للسدوق) ص ۲۸۵



بررسی دلالت روایت و نکات آن

این روایت بر فرض که سنداً درست باشد در واقع حضرت یک نوع اهم و مهم برای او می‌کنند و می‌گویند: الآن تو در برابر این هستی که غرائب علم را بیاموزی یا آنچه برای تو از نظر اعتقادی مهم است آن را بیاموزی؟ حضرت اهم را مقدم می‌دارند. این فی الجمله دلالتش درست است؛ اما در این دلالت باید به چند مسئله توجه کرد:

۱: اطلاقی ندارد که قاعده کلی بدهد و بگوید: همه‌جا اهم و مهم کن و این در مورد خاص است. از غرائب علم سؤال می‌کند و حضرت می‌گویند: غرائب را بگذار و دنبال معرفه الله حرکت کن. اطلاقی در این نیست. مورد خاص که شد این خصوصیات در مورد موجود است: یکی اینکه این در مقایسه غرائب علم با معرفه الله است که فاصله خیلی زیاد است. البته می‌توانیم این اندازه تنقیح مناط کنیم که معرفه الله بر همه چیز مقدم بوده و همه‌جا معرفه الله پایه است. این درست است؛ چون می‌گوید: معرفه الله رأس العلم است. معرفه الله اطلاق دارد. این طرفش اطلاق دارد؛ ولی اینکه بیایم قاعده درست کنیم و در هر جایی غیر معرفه الله با غیر غرائب العلوم را اهم و مهم کنیم، از این استفاده نمی‌شود. آنچه از آن استفاده می‌شود، مقایسه علوم غریبه و معرفه الله است و این که معرفه الله رأس العلم است. ده‌ها و صدها روایت داریم که اولین چیز برای بشر و مهم‌ترین معرفت، معرفه الله و توجه به خدا است.

۲: نکته دیگر در فقه الحدیث این روایت، غرائب است که منظور از آن چیست؟ ممکن است کسی در ابتدا بگوید: غرائب همان امور غریبه است؛ ولی به نظر می‌آید اینجا اطلاق دارد و مراد آن چیزی است که با روال عادی و از طرق معمولی نمی‌شود استفاده کرد؛ چه علوم غیبی باشد و چه علوم غریبه‌ای که در بین بشر هم هست. البته با توجه به این قرینه که از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال می‌کند و دنبال مرتاض هندی نرفته است، بعید نیست که دنبال علوم لدنی و به اصطلاح ولایی حضرت است. بیشتر ظهور در این دارد و آن طرف را نمی‌توانیم بگوییم؛ بنابراین قدر متیقن آن غرائب علم یعنی علوم خاص به رسول الله و اولیای الهی منظور است.

۳: نکته بعدی که اهمیت دارد این است معرفه الله که منظور علم به خدا با علم حصولی است، مدارج و مراتب دارد. اینجا اصل معرفه الله که اعتقاد به خدا پیدا کند این یک نوع واجب است و بعد نوبت افزودن بر معلومات برای افزایش معرفت است. این هم مطلوب است؛ اما مطلوبیت اول در حد وجوب و الزام برای همه بشر است ولی درجات بعد آن رجحان دارد. اینجا دو نوع معرفت خدا وجود دارد و ظاهراً به دو دلیل منظور دومی است:

الف: معرفت درجه اولی و مشترک بین همه بشر که الزامی است را نمی‌گوید. آن معرفت درجه متعالی‌تر که رجحان دارد می‌فرماید.

ب: به دلیل اینکه در توضیح هم که می‌گوید: «تَعْرِفُهُ بِلَا مِثْلِ وَلَا شَبْهِ وَلَا نِدٍّ وَ أَتَهُ وَ أَحَدٌ أَحَدٌ ظَاهِرٌ بَاطِنٌ أَوَّلٌ آخِرٌ لَا كُفْوَالَهُ وَ لَا نَظِيرٌ» یعنی در ریزه‌کاری‌های اوصاف الهی رفته که این جزء مرتبه اول نیست بلکه جزء مراتب بعد است؛ بنابراین اینجا اهم و مهم بین یک امر مباح یا راجح با امر واجب دیگر نیست که بگوییم تحصیل علوم غریبه مباح یا راجح است و معرفه الله واجب است. بحث واجب و مباح یا واجب و مستحب نیست؛ برای اینکه درجه اولی از معرفه الله واجب است و درجه بعدی معرفت تکمیلی و تفاضلی است. این معرفت، معرفت استحبابی است و رجحان دارد.

س:؟؟؟

ج: ظاهر و باطن، اول و آخر چیزهایی دارد که فراتر از معرفت اولی است و آنچه مربوط به اصل وجود خدا و وحدت او است، معرفت اولی است. خود حضرت هم می‌فرمایند: «حق معرفت». تکیه ما بر آن حق معرفه است، نه آن معرفت درجه اولی. درواقع حضرت می‌خواهند پای شخص را به چیزهای مهم بکشانند. برای اینکه بفهمد ظاهر و باطن، اول و آخر هست و باید کار کند و به لقلقه زبان نباشد.

س:؟؟؟

ج: فرض این است که تا حدی معرفت دارد. وقتی کسی از پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌و‌آله‌و‌سلم) طلب آن علوم می‌کند، خدا و اولیات آن را می‌داند. راجحش فرق می‌کند ولی الزامی آن نه. برای همه بشر اعتقاد به خدای یگانه واجب است. نمی‌شود گفت: شما که می‌توانی فیزیک و ریاضی بخوانی و استعداد قوی داری، حتماً باید فلسفه بخوانی و به اعماق توحید بررسی.

س:؟؟؟

ج: مثلاً شما استعدادی دارید که اگر به‌جای تعلیم و تربیت به عرفان می‌رفتید، معرفتتان در توحید با توجه به استعدادتان افزوده می‌شود؛ ولی بر شما لازم نیست. بله شما به خاطر آن درجه فهمی که دارید حتماً دریافتتان از یک آدم عادی در مورد خدا و توحید فرق می‌کند.

س:؟؟؟

شماره ثبت: ۱۰۳۵

ج: وسع اگر بخواهیم الزام کنیم، بیشتر از حد وسع نمی‌شود الزام است؛ ولی در حد وسع هم لازم نیست که الزام کنیم. تکلیف به وسع قبیح است و عقل هرگز تکلیف به وسع نمی‌کند.